

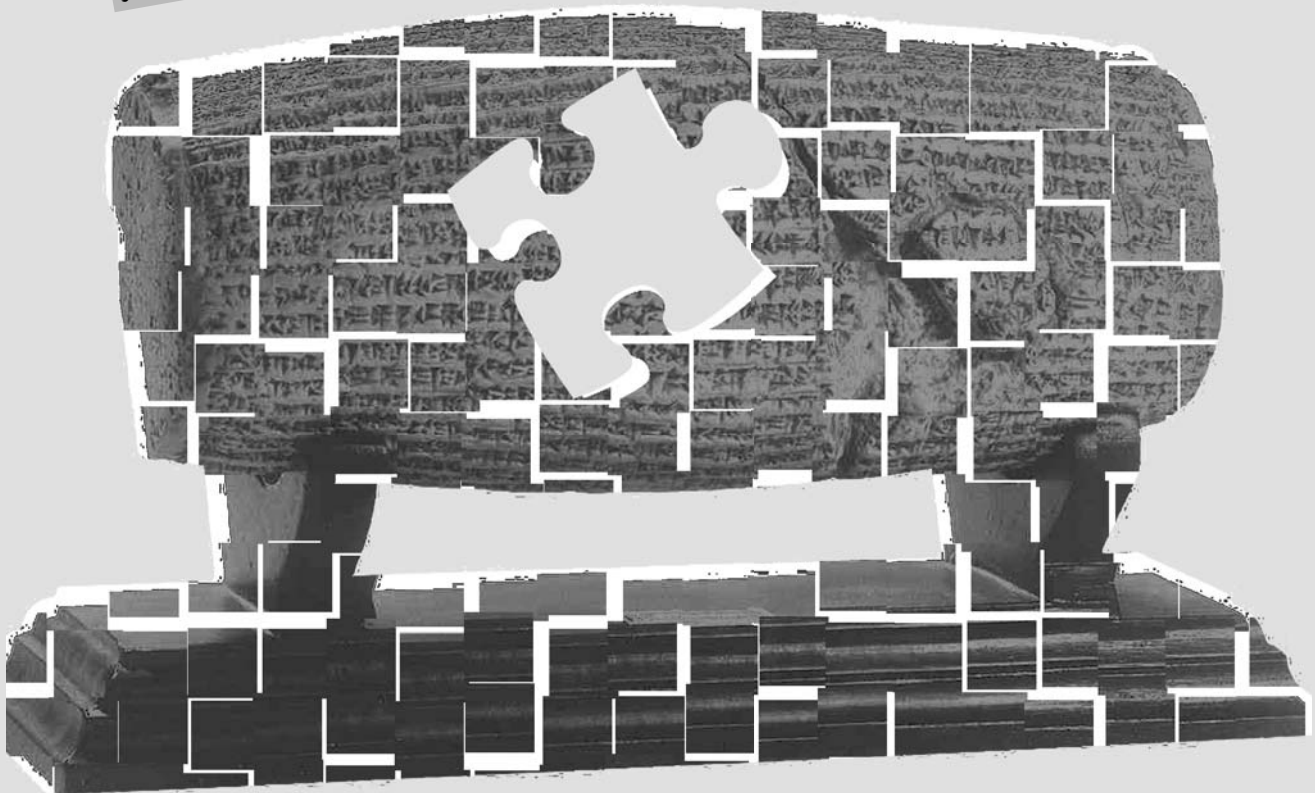


اشاره:

باستان‌گرایی را می‌توان همزاد غرب‌گرایی در ایران به شمار آورد؛ غرب و غرب‌گرایان در ایران و در عصر پهلوی اول و دوم برای جدا کردن مردم از مکتب اسلام، با احیای باستان‌گرایی حرکتی را آغاز کردند که انقلاب اسلامی آن را متوقف کرد، پس از پایان جنگ تحمیلی و آغاز تهاجم فرهنگی باستان‌گرایی روند رو به رشد خود را طی کرد تا آن‌جا که مردم مؤمن به یکباره شاهد حضور «کتیبه کوروش» در ایران به عنوان نماد باستان‌گرایی شدند!! آن هم درست همزمان با بیداری اسلامی در منطقه؟! مقاله حاضر نگاهی است به روند باستان‌گرایی از منورالفکران غربزده عصر مشروطیت تا منفعلان و وادادگان انحرافی در مقطع کنونی.

کتیبه کوروش؛ در موزه فراماسونری

محمدعلی رنجبر





باستان‌گرایی پدیده جدیدی است که جامعه و فرهنگ ایرانی در دو سده اخیر خود را با آن رودررو دیده است، اما علاقه و گرایش ایرانیان به تاریخ باستانی خویش و حتی ستایش و تمجید از این دوره تاریخ ایران، چیزی نیست که فقط در این دو سده به وجود آمده باشد.

با ظهور صفویه در ایران و رسمیت یافتن تشیع با تلاش فرهنگی علمای بزرگ شیعه، هویت ایرانی چنان با آموزه‌های اسلامی در هم آمیخت که عنصر اسلامیت با عنصر ایرانیّت به هیچ وجه قابل انفکاک از یکدیگر نیستند و ایرانیّت و اسلامیت به عنوان عناصر تشکیل‌دهنده هویت ایران پیوندی تلازمی دارند. تا آنجا که حتی جریان‌های روشنفکری اسلامی و ایرانی نیز به آن اذعان دارند؛ اما در طول تاریخ عده‌ای سعی داشتند این هویت را تغییر دهند که البته ناموفق بوده‌اند. مثلاً نادرشاه افشار با معرفی مذهب شیعه به عنوان مذهب پنجم اهل سنت و ضرب سکه به نام خلفا، سعی در پررنگ کردن عناصر غیر شیعی داشت و سپس در حکومت پهلوی نیز با مطرح کردن عناصر باستانی و ملی، سعی کردند هویت ملی اسلامی ایرانیان را استحاله کنند که البته با شکست مواجه شدند.

می‌توان گفت باستان‌گرایی پدیده جدیدی است که جامعه و فرهنگ ایرانی در دو سده اخیر خود را با آن رودررو دیده است، اما علاقه و گرایش ایرانیان به

تاریخ باستانی خویش و حتی ستایش و تمجید از این دوره تاریخ ایران، چیزی نیست که فقط در این دو سده به وجود آمده باشد. البته باید میان نگاه سنتی ایرانی به فرهنگ و تاریخ باستانی خویش و باستان‌گرایی که در دو سده اخیر پدیدار شده، تفاوت قائل شد. در این راه ناگزیر از ارائه تعریف مشخص و گویایی از باستان‌گرایی هستیم. «باستان‌گرایی» یا «آرکائیسیم»^۱ از مؤلفه‌های جدید برای نوسازی ایران به حساب می‌آید و در پی آن است تا با احیا و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بازتولید نماید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوین را بر پایه سنت‌های کهن بنا نهد.^۲ باستان‌گرایی با این نگرش در پی آن است که فضای مربوط به زمان گذشته را بازآفرینی کند و یک ایدئولوژی جدید بسازد و در پی اهداف و مقاصد معینی است که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان عبارت از کم رنگ کردن و کنار زدن فرهنگ و مذهب کنونی جامعه به عنوان عامل عقب‌ماندگی جامعه و جایگزینی یک فرهنگ جدید، دانست.

باستان‌گرایی وضعیت ایران را به دوران قرون وسطی در غرب تشبیه و دین اسلام را عامل بدبختی ایران معرفی می‌کردند و چاره کار را - همان‌طور که در غرب اتفاق افتاد؛ یعنی بازگشت به دوران شکوفا و مترقی یونان باستان و آغاز دوران جدیدی به نام رنسانس - بازگشت به دوران باستان و شکوه ایران می‌دانند.

حقیقت این است که ایرانیان در برخورد با اعراب، نخستین قومی بودند که معادله «عرب یعنی اسلام» را شکستند و با اینکه اسلام را پذیرفتند، دست رد به سینه عربیت زدند، در حالی که ملت‌های

از اهداف دیگر باستان‌گرایی، تفکیک قاطع دو دوره از تاریخ ایران است که عبارتند از: «تاریخ باستان» و «تاریخ دوره اسلامی». این دیدگاه، ایران باستانی را در اوج درخشش و عظمت قرار داده و به شدت به ستایش از آن برمی‌خیزد،

شام و مصر با پذیرش اسلام، زبان خود را از دست داده و دچار انقطاع تاریخی شدند. فرهنگ ملی ایرانی جای انکار ندارد. ایرانیان قبل از اینکه اسلام بیاورند، ادبیات، دین، آداب و رسوم ایرانی داشتند، اما پس از آنکه اسلام آوردند، باز هم ایرانی ماندند و قومیت آن‌ها به تمام در هاضمه فرهنگ دینی یا عربی هضم نشد و بسیاری از آداب و رسوم پیشین قومی آنان، همچنان جاری و زنده ماند. به ویژه زبان فارسی که مهمترین رکن قومیت ایرانی است و ایران قبل از اسلام را به ایران اسلامی پیوند می‌زند. ۴۰ بعلاوه اینکه اسلام نگرش و رسالت جهانی داشته و محدوده‌های «ملی» و «قومی» را در هم می‌نورد.

ضمن این‌که احیای باستان‌گرایی و تاریخ پیش از اسلام، هدف مشترک وزارت مستعمرات بریتانیا و سازمان فراماسونری در ایران و سایر کشورهای اسلامی بود.

یکی از مهم‌ترین عوامل باستان‌گرایی در ایران را ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران از سوی روشنفکران می‌دانند؛ زیرا بعد از جنگ‌های ایران و روس و شکست ایران از روسیه، بسیاری از روشنفکران به غرب رفته و فراماسون علت این عقب‌ماندگی را اسلام معرفی می‌کردند.

باستان‌گرایی در ایران

یکی از مهم‌ترین عوامل باستان‌گرایی در ایران را ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران از سوی روشنفکران می‌دانند؛ زیرا بعد از جنگ‌های ایران و روس و شکست ایران از روسیه، بسیاری از روشنفکران به غرب رفته و فراماسون علت این عقب‌ماندگی را اسلام معرفی می‌کردند. این حرکت در تاریخ معاصر از آخوندزاده، ملک‌خان، آقاخان کرمانی و... آغاز شد و دیگر فراماسون‌ها نظیر فروغی و پیرنیا آن را پی گرفتند. هدف این جریان، معرفی اسلام به‌عنوان عاملی مخرب در تاریخ ایران و عنوان نمودن این مطلب بود که تاریخ ایران پیش از اسلام، درخشان‌تر از ایران بعد از اسلام است. برای اثبات این فرضیه موهوم تاریخی، تمام قلم‌ها به کار افتاد و آثاری نظیر «کتابنامه خسروان»

اثر جلال‌الدین میرزا از شاگردان ملکم و آخوندزاده که در تمجید پادشاه ایران پیش از اسلام و به فارسی سره نوشته شده بود، «نمایشنامه عشق و مردانگی» اثر ابوالحسن فروغی که در تمجید ایران باستان به رشته تحریر درآمده بود، «از پرویز تا چنگیز» اثر تقی‌زاده، «ایران باستان» حسین پیرنیا، «فرهنگ پهلوی» اثر پرویز ناتل خانلری و آثاری از کسروی و صادق هدایت و ... به رشته تحریر درآمد.

به عنوان مثال آخوندزاده به ستایش اغراق‌آمیز و غیرواقعی و غیرتاریخی از ایران باستان می‌پردازد، و از آن دوران با حسرت و تأسف یاد می‌کند و با مقایسه بین وضع کنونی جامعه ایرانی با دوران خوش و پرشکوه گذشته، می‌گوید: «ای دوست من جلال‌الدوله! عاقبت سخن تو را شنیدم و بعد از سفر انگلیس و فرانسه به خاک ایران آمدم، اما پشیمان شدم. کاش نیامدمی... جگرم کباب شد. ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و انوشیروان و خسرو پرویز بود... مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره‌یاب شده؛ در عزت و آسایش زندگی می‌کردند؛ بی‌چیزی و گدایی نمی‌دانستند؛ در داخل مملکت آزاد و در خارج آن محترم بودند؛ شهرت و عظمت سلاطین ایران کل آفاق را فرا گرفته بود... در عهد سلاطین فرس، نظر به احکام پیمان فرهنگ در هر شهر محاسبان می‌بودند...»^۵

نمونه دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، کسروی است. وی هیچ اعتقادی به دین اسلام نداشت و مدعی این بود که دینی به نام «پاکدینی» را پایه‌گذاری کرده است. او برای این‌که زمینه را برای سلطه مطلق دین اختراعی خود (پاکدینی) آماده و پاک نماید، به نفی و انکار دست‌آوردهای تاریخی در فرهنگ ایران دست می‌زند. طرح خیالبافانه از انقلاب دینی بر پایه پاکدینی که به عقیده او شرق و جهان را در بر خواهد گرفت، ردّ واقعیات اجتماعی و تاریخی بر اساس جست‌وجوی حقایق، طرح خردگرایی (البته محدود به خرد کسروی) و ردّ قدرت و تأثیر احساس و تخیل و اراده، طرح زبانی مصنوعی

یا زبان پاک و خطی مصنوعی یا خط لاتین، نفی دست‌آورد شعر فارسی و به آتش کشیدن دیوان سنایی، عطار، مولوی، خیام، سعدی و حافظ و برقرار کردن جشن کتاب‌سوزان؛ همگی در راستای اسلام‌ستیزی و غرب‌گرایی و باستان‌گرایی اوست.^۶

یکی از کارهای استعمار برای اینکه نوعی انقطاع تاریخی در جوامع ایجاد کند و آن‌ها را از عقبه هویتی خود دور سازد، جایگزینی زبان و خطی غیر از زبان و خط معمول و مرسوم در بین آن جامعه است که متأسفانه کسروی نیز در این راستا تلاش‌های زیادی انجام داد.

از دیگر افرادی که به این جریان کمک زیادی کرد و تلاش‌های زیادی در جهت اسلام‌زدایی و باستان‌گرایی انجام داد، صادق هدایت است. او آثار زیادی را در این زمینه به رشته تحریر در آورده است. آثار هدایت در زمینه گرایش به باستان، در دو حیطة قرار می‌گیرد: یکی آثاری که در زمینه تحقیق و پژوهش در متون و منابع ایران باستان و آثار زرتشتی است. هدایت از زمان آشنایی با محقق بزرگ هند بهرام گور آنکلساریا - که از پارسیان هند بود - زبان پهلوی را نزد وی آموخت و سپس به ترجمه آثار پهلوی به فارسی پرداخت. آثاری از قبیل کارنامه اردشیر بابکان، گجسته ابالیش، گزارش گمان‌شکن، نیرنگستان و غیره از آن جمله بودند. گرچه این آثار تحقیقی هستند، اما از تأثیرات ناسیونالیسم رمانتیک هدایت برکنار نیستند، زیرا اولاً او با یک پیش‌زمینه ذهنی اعتقاد به برتری ایران باستان و هر چه متعلق به آن است، به سوی این پژوهش‌ها گام گذاشت و دوم این‌که در تفسیرهایی که بر روی این

ردّ قدرت و تأثیر احساس و تخیل و اراده، طرح زبانی مصنوعی یا زبان پاک و خطی مصنوعی یا خط لاتین، نفی دست‌آورد شعر فارسی و به آتش کشیدن دیوان سنایی، عطار، مولوی، خیام، سعدی و حافظ و برقرار کردن جشن کتاب‌سوزان؛ همگی در راستای اسلام‌ستیزی و غرب‌گرایی و باستان‌گرایی کسروی است.



متون نوشته است، افکار برتری طلبانه و نژادپرستانه خود را آشکار می‌سازد.

هدایت آداب و رسوم متعلق به ایران باستان را به شدت ستایش کرده و همگان را به احیای آن‌ها فرا می‌خواند: «نباید فراموش کرد دسته‌ای از این آداب و رسوم نه تنها خوب و پسندیده است، بلکه یادگار روزهای پرافتخار ایران است. مثل جشن مهرگان، سده و... که زنده کردن و نگاهداری آن‌ها از وظایف مهم ملی به شمار می‌رود...؛ ولی خرافاتی که از خارج به ایران آمده، زندگی را مشکل و زهرآلود می‌کنند»^۷

حیطه دوم باستان‌گرایی هدایت؛ داستان‌ها و نمایشنامه‌های او است. در این آثار، هدایت در جست‌وجوی هویت ملی و شخصی خود، سخنگوی اشرافیت دوره ساسانی می‌شود و همواره غبطه آن دوران را می‌خورد. بسیاری از آثار وی در این زمینه در قالب رمان تاریخی است و از دو عنصر عشق و جنگ مایه می‌گیرد. آثاری چون: پروین دختر ساسان، سایه مغول و مازیار از این قبیل‌اند.

هدایت در جست‌وجوی هویت ملی و شخصی خود، سخنگوی اشرافیت دوره ساسانی می‌شود و همواره غبطه آن دوران را می‌خورد. بسیاری از آثار وی در این زمینه در قالب رمان تاریخی است و از دو عنصر عشق و جنگ مایه می‌گیرد.

قهرمانان داستان‌های هدایت، شاهزادگان تاج و تخت از دست‌داده ساسانی هستند که در حال مبارزه با اعراب‌اند. هدایت اعراب را به عنوان بریاددهندگان شکوه و عظمت ایران باستان، مورد حملات نژادپرستانه قرار داده و آن‌ها را با چهره‌ای زشت و کثیف و با عباراتی چون دیو، دزد و سوسمارخوارهایی که خون کثیفی در رگ‌هایشان در جریان است، به تصویر می‌کشد که کارشان کشتار هولناک ایرانیان، ربودن زنان و دختران و غارت اموال و آثار ایرانیان است.^۸

وجه مشترک تمامی این آثار، بزرگ‌نمایی آثار حکومت‌های پیش از اسلام، در ایران و تأسف خوردن بر سقوط دولت ساسانی به دست مسلمین است. حکومت پهلوی که اساس آن را فراماسون‌ها پی‌ریزی

کرده بودند، نیز دقیقاً در همین راستا حرکت می‌کرد. با نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان، وی قزاق بی‌سواد و قلدری را در حد و ردیف شاهان ساسانی و هخامنشی قرار داد. بعد از آن تمام شعرا و نویسندگان وابسته، پهلوی را وارث تاج و تخت کیان معرفی کردند و نشریات مختلف به ترویج این امر پرداختند و مقالات متعددی در خصوص مهرپرستی و زرتشتی‌گری توسط اعضای لژ مهر و دیگر نویسندگان آن نوشته می‌شد... این روند نه تنها در جامعه، بلکه در لژها نیز به نحو شدیدی دنبال می‌شد.

نمونه بارز سده اخیر، تلاش پهلوی در این جهت است. آن‌ها تقویم تاریخ ایران را از شمسی به شاهنشاهی تغییر دادند و همه ساله با صرف هزینه‌های گزاف در تخت‌جمشید، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله معروف خود را برگزار می‌کردند. حتی در دوران رضاخان، تعزیه‌خوانی به عنوان یکی از عناصر شیعی هویت ایران ممنوع شد، اما خوشبختانه آن‌ها نیز کار چندانی را از پیش نبردند و با شکست مواجه شدند. با پیروزی انقلاب اسلامی و موج اسلام‌خواهی مردم ایران، جریان‌های باستان‌گرا از رونق افتاد و با وجود فضای انقلابی که در کشور وجود داشت، این جریان توانایی جولان در سطح کشور را نداشت، اما به تدریج با کم‌رنگ شدن احساسات انقلابی، این جریان به ویژه در دوران اصلاحات جان تازه‌ای گرفت و متأسفانه برخی افراد در دولت اصول‌گرا نیز به این جریان دامن می‌زنند.

کسی که بیشترین کمک را در دولت به رونق گرفتن این جریان کرده است، آقای مشایی است. او در سخنرانی خود در دوره ریاستش بر سازمان میراث فرهنگی، با تجلیل از همه کسانی که حتی در زمان طاغوت و پهلوی در راستای توسعه فرهنگ ایرانی‌گری کوشیده‌اند، گفت: «مایلم قبل از هر چیز تشکر بکنم از همه کسانی که حتی پیش از انقلاب در عرصه توسعه صنعت گردشگری کشور تلاش کرده‌اند. خیلی از آن‌ها الان در قید حیات نیستند. همه کسانی که برای اعتلای کشور تلاش کرده‌اند، اجر و مزدشان در پیشگاه خداوند محفوظ است.»

وی سپس افزود: «هر کسی که عشق ایران در دلش باشد، این در نزد خداوند مأجور است»^۹

معلوم نیست این جمله با این کلیت را بر اساس چه مبنایی مطرح کرده است. آیا بهاییان و دشمنان خدا نیز اگر عشق ایران در دل داشته باشند؛ واقعاً در نزد خداوند مأجورند؟

با پیروزی انقلاب اسلامی و موج اسلام‌خواهی مردم ایران، جریان‌های باستان‌گرا از رونق افتاد و با وجود فضای انقلابی که در کشور وجود داشت، این جریان توانایی جولان در سطح کشور را نداشت، اما به تدریج با کم‌رنگ شدن احساسات انقلابی، این جریان به ویژه در دوران اصلاحات جان تازه‌ای گرفت و متأسفانه برخی افراد در دولت اصول‌گرا نیز به این جریان دامن می‌زنند.

به دنبال این حرکت، اجاره منشور کوروش از موزه لندن برای مدت چهار ماه و انتقال آن به ایران و انداختن جفیه بسیجی به گردن مجسمه آرش کمان‌گیر و یک سرباز هخامنشی و تجلیل فوق‌العاده از منشور کوروش صورت گرفت که نوعی اهانت آشکار به فرهنگ بسیج و بسیجی و شهدا تلقی می‌شد. وی در تجلیل از کوروش و ایرانی‌ت تا آن جا پیش رفت که در یکی از اظهاراتش گفت: «امروز منشور کوروش باید نصب‌العین جامعه جهانی قرار گیرد!»

و از این زشت‌تر به تقدیس پادشاهان پرداخت: «ملت ایران ملت بزرگی است. اگر به منشور کوروش نگاه کنید، می‌توانید به این مسئله پی ببرید. امپراتوری کوروش در اوج قدرت بابل، این کشور را فتح کرده است. انوشیروان یکی از فرمانروایان مقتدر بوده و البته باید گفت اگر در این جا از مدیریت شاهی نیز تمجید می‌شود، به خاطر نماد ملت ایران است»^{۱۰}

سخن پایانی

باستان‌گرایی در کل جریان خویش و به ویژه در دوران پهلوی، در نظر داشت با تکیه بر فرهنگ و آداب و رسوم ملی و باستانی و تلاش در جهت احیای آن‌ها، فرهنگ مذهبی و اسلامی مردم را کنار زده و با تضعیف آن به بهانه «عرب‌زدگی» به واسطه شیفتگی به فرهنگ و تمدن

اروپایی به ورطه «غرب‌زدگی» افتاد. به علت تناقضاتی که در افکار و اعمال باستان‌گرایان در رابطه با فرهنگ ملی و فرهنگ غربی وجود داشت، افکار و کردارشان نه تنها باعث خلوص و ناب شدن فرهنگ نشد که باعث بیگانگی هر چه بیشتر با فرهنگ خویش به واسطه طرد بخش عمده آن (فرهنگ مذهبی و سنتی) و گرایش هر چه بیشتر به فرهنگ غرب گردید.

جریان باستانی به علت نادیده گرفتن نهادهای قوی و ریشه‌دار مذهبی، با وجود تمام تبلیغات و اقداماتی که در این راستا انجام داد، در نهایت به شکست انجامید و با عکس‌العمل شدید مردم که همچنان ریشه در مذهب و سنت داشتند، مواجه گردید و انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک انقلاب منحصر به فرد مذهبی در

باستان‌گرایی در کل جریان خویش و به ویژه در دوران پهلوی، در نظر داشت با تکیه بر فرهنگ و آداب و رسوم ملی و باستانی و تلاش در جهت احیای آن‌ها، فرهنگ مذهبی و اسلامی مردم را کنار زده و با تضعیف آن به بهانه «غرب‌زدگی» به واسطه شیفتگی به فرهنگ و تمدن اروپایی به ورطه «غرب‌زدگی» افتاد.

همانطور که اقدام باستان‌گرایان در کنار گذاشتن مهم‌ترین بخش هویت مردم ایران جز شکست و طرد شدن نتیجه‌ای نداشت، تکیه بی‌تناسب و زیاد بر فرهنگ مذهبی و نادیده گرفتن و بی‌اعتنایی به فرهنگ ملی، می‌تواند نتیجه را عیناً تکرار کند.

قرن بیستم، پاسخی به تمامی این افکار و اقدامات باستان‌گرایانه بود و در نهایت بی‌پایه و اساس بودن این جریان را ثابت کرد. حقیقت این است که فرهنگ کنونی با تلفیق فرهنگ ایرانی و اسلامی شکل یافته است و با این تلفیق، دو بال نیرومند در شکل‌دهی به هویت و ملیت خویش به دست آورده است و با اتکا به این دو بال است که می‌تواند در حال و آینده در تلاطم امواج فرهنگ‌های عظیم و خرد، راه خود را تداوم بخشد و به داد و ستد و یا مقابله با آن‌ها بپردازد.

ذکر این نکته نیز ضروری است، همانطور که اقدام باستان‌گرایان در کنار گذاشتن مهم‌ترین بخش هویت مردم ایران جز شکست و طرد شدن نتیجه‌ای نداشت، تکیه بی‌تناسب و زیاد بر فرهنگ مذهبی و نادیده گرفتن و بی‌اعتنایی به فرهنگ ملی، می‌تواند نتیجه را عیناً تکرار کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Archaism
۲. محمدعلی اکبری؛ رویکرد غرب‌گرایان به نوسازی ایران؛ کتاب سروش، انتشارات سروش، ۱۳۷۵، ص ۱۸۸.
۳. رضا بیگدلو؛ باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران؛ نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۲۰.
۴. همان، ص ۲۲.
۵. میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ کمال‌الدوله؛ بی‌تا، بی‌جا، ص ۱۶.
۶. احسان طبری؛ آورانگان اندیشه خطا؛ کیهان، ۱۳۷۸، ص ۴۰ و ۴۱.
۷. صادق هدایت؛ نیرنگستان؛ چاپ سوم، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۱۶.
۸. ر. ک، تاریخ تحولات سیاسی ایران؛ موسی حقانی و موسی نجفی.
۹. سایت مشایی، مرداد ۱۳۸۷.
۱۰. روزنامه آرمان، ۸۹/۳/۲، ص ۱.

